

نواندیشی دینی و چرخشی تعارض آمیز در باب قاسم سلیمانی

آمیاز احمدی

()

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا
 سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
 چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی
 جانا روا نباشد خونریز را حمایت

در روزهای دهی میانی دی ماه خبرها و تحلیل‌های مملو از مطالب متعارض و متضاد در مورد جان باختن قاسم سلیمانی را در فضای بین‌المللی شاهد بودیم و هستیم، اما او هر چه و هر کس که بود، با مرگش شکاف‌های عمیق معرفتی، روش‌شناختی و راهبردی را در نوع نگاه جامعه روشنفکران ایرانی به مؤلفه‌های دینی، ملی و انسانی نمایان ساخت. در این کوره راههای نظریه پراکنی اما، شاید تعجب‌آورترین اظهار نظر و موضع‌گیری را بتوان منتسب به جریان نواندیشی دینی و به صورت خاص آقای دکتر عبدالکریم سروش و دکتر سروش دباغ دانست.

عبدالکریم سروش با بارگذاری دو بیت از اشعار حافظ و نهادن اسم قاسم به جای حافظ، اذهان عموم مخاطبین خویش را به سوی احساس تجلیل از اخلاص و بزرگمردی قاسم سلیمانی معطوف به خود نمود.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق / چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
 «قاسم» از دولت عشق تو سلیمانی شد / یعنی از وصل تماش نیست بجز باد به دست

این ابیات بسیاری از نواندیشان دینی و کسانی که دل در گرو محبت و تفکر عبدالکریم سروش دارند را بر آن داشت که از در توجیه یا تأویل درآیند و به مصرع آخر شعر توجه بیشتری نشان دهند. طیف وسیعی از دوستداران دکتر سروش مصرع آخر این ابیات را حمل بر کنایه او به قاسم سلیمانی و خالی بودن دستانش در مواجهه با معشوق خود می‌دانند و از سوی دیگر منتقدین و تعدادی از دوستدارانش، ذکر این ابیات را نشان مدح و ثنای دکتر سروش بر قاسم سلیمانی می‌انگارند. باری، فارغ از نظریات دوستان یا منتقدین ایشان باید گفت که اگر مضمون این ابیات در مدح و ثنای قاسم سلیمانی باشد قطعاً با آثار گذشته دکتر سروش در مورد نقد حاکمیت روحانیون و فقها و همچنین استبداد دینی حاکم بر ایران سخت ناهمخوان و متعارض می‌باشد. اما ایشان با انتشار نوشته‌ای تحت عنوان (حدیثی با حاکمان)، آب پاکی را روی دست مخاطبان ریخت و شد آنچه که نباید می‌شد.

باری، در این نوبت بر آنم که صرفاً به نقد مجموعه استدلال‌های آقای سروش دباغ و بیان نکاتی در باب نقصان استدلال‌های ایشان بپردازم و در مقاله بعدی به نقد مطالب اخیر عبدالکریم سروش خواهم پرداخت.

آقای دکتر سروش دباغ، یکی از داعیان نواندیشی دینی در سالهای اخیر، در مقدمه فایل صوتی خویش تحت عنوان (شرح احوال و آراء شمس تبریزی) در حدود نیم ساعت و سپس در مقاله خویش تحت عنوان (جور دیگر باید دید، قاسم سلیمانی را چگونه داوری کنیم) به بررسی و بیان نکاتی در رابطه با قاسم سلیمانی می‌پردازد. در فایل صوتی مذکور، سروش دباغ با اظهار ناراحتی و دل‌آزردگی از کشته شدن قاسم سلیمانی استدلال‌های خویش را بر سه پایه بنا می‌کند.

۱. حفظ مرزها از دست دشمنان ایران خصوصاً داعشیان

۲. آرامش ظاهری در سیما و بشاشت چهره قاسم سلیمانی

۳. جسارت و سبکباری و حریت او در میدان‌های نبرد

در نقد استدلال‌های فوق می‌توان به صورت موردی به پاسخ پرداخت.

اولاً اگر به تاریخ ورود سپاه قدس ایران به سوریه بنگریم متوجه خواهیم شد که اساساً پس از شکل‌گیری ارتش آزاد سوریه و بحث بهار عربی و ترس از فروپاشی نظام مستبد بشار اسد این دخالت نظامی شروع شد. به قول آقای دباغ داعش در سالهای ۲۰۱۴ به بعد شکل گرفت که دو سال و نیم قبل از آن نیروهای سپاه قدس و قاسم سلیمانی برای پشتیبانی از بشار اسد و نابود کردن انقلابیون به سوریه ورود نمودند. بسیار ساده‌انگارانه می‌نماید که فکر کنیم آقای قاسم سلیمانی برای رضای خدا یا حفظ تمامیت ارضی یا حس ناسیونالیستی و یا از سر دردمندی برای انسانیت به مبارزه با داعش پرداخت. آیا کسی که برای پشتیبانی از دیکتاتوری همچون بشار اسد به کشوری دیگر پا می‌گذارد تا انسانیت و اخلاق و عدالت بمیرد اما هم‌پیمان و هم‌مذهب او نمیرد سزاوار تقدیر و ستایش است؟

دکتر دباغ در فایل مذکور مدعی ذوابعاد دیدن موضوع است و نقد تندی را به جهت هم‌نظر نبودن با اپوزیسیون به آنها وارد می‌کند. گویا دکتر دباغ نمی‌خواهند جنبه‌های تاریک زندگانی چنین فردی را از جمله برهم زدن نظم اجتماعی و سیاسی در سوریه، عراق، بحرین، اقلیم کردستان و همچنین خفه کردن بهار عربی و فروپاشاندن قیام‌های مردمی را به وضوح بنگرند. ذوابعاد از نظر سروش دباغ یعنی خرسند بودن از آوارگی، مرگ، فقر، ویرانی، عقب‌ماندگی و هزاران آفت جانکاه برای ملت‌های دیگر به شرط ایمن ماندن مرزهای ایران؟! دیدن ابعاد مختلف عملکرد او یعنی تجلیل از یک نظامی اطلاعاتی که بشار اسد در حال سقوط را نجات داد و برای تشکیل هلال شیعی به قیمت جان و مال انسانهای کشورهای دیگر تلاش نمود؟ در مقاله‌ای که به قلم آقای یوسفی اشکوری در سایت زیتون منتشر شده نیز به همین امر پرداخته شده که گویا اظهار نظر کنندگان از یاد برده‌اند که قاسم سلیمانی سرباز دموکراسی و حقوق بشر و دفاع از جان انسان‌ها نبود و صرفاً سرباز صفر ولایت بود. آقای دکتر دباغ در سخنان خود سؤالی را مطرح می‌کند که گویا به دنبال پاسخ است، اما پر واضح است که پاسخ او در توتالیتیر بودن جمهوری اسلامی و تفکر صدور اسلام ناب محمدی و تشکیل هلال شیعی نهفته است.

با مثالی می‌توان مفهوم مقابله قاسم سلیمانی و سپاه قدس را در برابر داعش (با این فرض که داعش برساخته و یا تقویت‌شده‌ی جمهوری اسلامی نباشد!) متوجه شد. فرض کنیم دزدی (سپاه قدس) به خانه‌ایی جهت ربودن اموال صاحب‌خانه می‌رود و پس از جمع‌آوری وسایل متوجه می‌شود که دزد دیگری (داعش) هم به سراغ خانه آمده است و او نیز از این خوان بی‌دریغ سهم‌الارث می‌خواهد، اگر احياناً دزد اول (سپاه قدس) بزند و دزد دوم (داعش) را از بین ببرد، تشکر و تقدیر از خدمات، مقاومت، پایمردی و سبکباری دزد اول چه اندازه مضحک و تمسخرآمیز است، به همان اندازه تلاش قاسم سلیمانی و سپاه قدس نیز برای از بین بردن داعش مضحک و بی‌پایه و اساس است. اصولاً سلیمانی و نظام ولایی او هیچ مشکلی با ایده انسان‌کشی، آواره نمودن انسانها به خاطر ایدئولوژی ندارند و تنها مشکل آنها با بازیگر این

ایده می‌باشد. اما، در میانه‌ی دعوای دو دزد ایدئولوژی، یکی برای اسلام ناب محمدی از جنس شیعی و دیگری برای برپایی اسلام ناب محمدی از جنس سنی سلفی، طرفداری از یکی و تخریب دیگری شاید از سوی عامه جامعه دور از انتظار و غیر قابل فهم نباشد اما قطعاً از سوی داعیه‌داران نواندیشی دینی نمی‌تواند هیچ جایگاهی داشته باشد. اینجاست که تعارض و تناقض اساسی در آراء و اندیشه‌های نواندیشانه در تقابل با ساحت عمل پدیدار می‌گردد و نحله نواندیشی دینی که عمری دل در گرو آزاد کردن اندیشه‌ها از عصبیت و قالبهای خشک و محدود مذهبی داشت امروز به ذکر اخلاص و صفای همین داعش صفتان همت می‌گمارد! (این مطالب بر فرض صحت نقش سلیمانی در مبارزه با داعش است. برای آگاهی بیشتر از این موضوع بنگرید به؛ آیا قاسم سلیمانی نقش ویژه در فروپاشی داعش داشت؟ علی افشاری، منتشر شده در دویچه‌وله فارسی)

ادعای دوم جناب دباغ! مبتنی بر آرامش ظاهری و بشاشت قاسم سلیمانی برای اثبات بعد شخصیتی قابل تقدیر سلیمانی به مراتب از ادعای اول ایشان سست‌تر و غیر قابل قبول‌تر است. به فرض داشتن سیما و چهره‌ای آرام و بشاش در آقای سلیمانی، مگر سیمای اسامه بن لادن پر از آرامش نبود؟ آیا اسامه کمتر از قاسم سلیمانی با ابهت و صلابت و زیبا سخن می‌گفت؟ آیا کاریزهای شخصیتی اسامه را می‌توان انکار نمود؟ پس با این حساب باید نحله نواندیشی دینی مرثیه و تقدیرنامه‌هایی را نیز برای بن‌لادن تنظیم و منتشر نماید! قطعاً نواندیشی دینی با طرز تفکر و نحوه مواجهه با جهان پیرامون سروکار دارد و نه آرامش ظاهری و چهره‌ی افراد. اما آقای دباغ را چه شده که چنین استدلالی را برای اثبات مردانگی قاسم سلیمانی اقامه می‌کند! یا ایشان با نحوه تفکر و تمامیت‌خواهی و جنایت‌های مذهبی سردار سلیمانی موافق هستند یا مخالف، اینجا دیگر حوزه نظر نیست که بگوییم خاکستری، بلکه حوزه عمل است و مرتبط با جان و مال انسانها پس خاکستری بودن در اینجا مغلطه‌ای بیش نیست که در قسمت‌های بعد به آن اشاره خواهم کرد.

استدلال سوم جناب دباغ برای اثبات قابل ستایش بودن قاسم سلیمانی، اشاره به حریت و جسارت و سبکباری ایشان است در میدان‌های نبرد، که باز هم نمونه‌های متعددی را می‌توان برای نقض این استدلال برشمرد. از جمله، در گروه داعش و طالبان و القاعده می‌توان صدها نمونه از جان برکف بودن و انتحار و سبکباری را مشاهده نمود، آیا باید برای آنان نیز مرثیه شهادت سرود؟ حریت و جسارت داعش و القاعده بر مدار متاع بهشتی و حوری است و حریت و جسارت داعشیان شیعی (همچون سرداران سپاه) بر مدار اهل بیت و ذوب شدن در ولایت فقیه. در اینجا نیز دکتر دباغ دچار خطای محرز شده و قالب‌ها را جایگزین محتوا نموده و بر مبنای قالب‌ها دست به قضاوت می‌زند.

دکتر سروش دباغ، در نوشته اخیر خود نیز که در سایت زیتون منتشر شد، با تشویق به پرهیز از سیاه و سفید دیدن انسان‌ها و وقایع می‌کوشد که با یک مقدمه صحیح و بدیهی یک نتیجه‌گیری نااثواب را ارائه دهد. او با یک مغلطه زیرکانه، مقدمه‌ای را در جهت اینکه باید انسان‌ها و رفتارهایشان را در یک طیف دید و نه صرفاً سیاه یا سفید سفید، از این مقدمه نتیجه می‌گیرد که چون ما باید مسائل را خاکستری بنگریم، پس قاسم سلیمانی هم خاکستری بود و حاوی جنبه‌های مثبت و منفی. قسمت اول نوشته ایشان را می‌توان پذیرفت و آموختنی دانست، اما در قسمت نتیجه‌گیری مقاله به هیچ روی بیان نمی‌کنند که کدام جنبه مثبت؟ اصولاً ماصدقی برای این سفید یا خاکستری بودن از او بیان نمی‌کند و صرفاً به ادعایی بسنده می‌نماید. حال بیایید فرض بگیریم که قاسم سلیمانی یک نقاط سفیدی هم داشت، در مقام قضاوت سیاسی و با بینش دینی اگر بخواهیم قضاوت کنیم، آیا حجمی از آوارگی و بدبختی که به خاورمیانه و کشورهای منطقه تحمیل کرد با سفیدی‌های در ابهام او قابل قیاس است؟ آیا ابوبکر بغدادی و هیتلر هیچ

نقطه‌ی سفیدی در زندگانی خویش نداشتند؟ آیا می‌توان به دلیل این نقاط سفید گفت که ابوبکر بغدادی و استالین را باید خاکستری دید و از مجاهدت‌های آنها تجلیل به عمل آورد؟! به نظر می‌رسد اینگونه تحلیل‌های آقای دباغ بیشتر مبتنی بر خوش آیند و بد آینده‌های فردی می‌باشد تا مبتنی بر فکت و داده‌های واقعی و قابل دفاع.

سابقه حضور فعال و فرماندهی بیش از ۲۰ سال سپاه قدس و شاخه برون‌مرزی عملیات جمهوری اسلامی هر انسان منصفی را بر آن می‌دارد که از خود بپرسد در چنین نظام خودکامه و فاسدی چه کسانی می‌توانند به این درجه از شهرت و قهرمانیت و درجه نظامی راه یابند؟ اصولاً فرماندهی چنین مجموعه تروریستی که سابقه ده‌ها مورد ترور مخالفین و کشتار وسیع در خارج از کشور را بر عهده داشته است سخت با سفید بودن و کارنامه روشن داشتن در تعارض می‌باشد. طبق فرمایش دکتر عبدالکریم سروش در مقالات و فایل‌های صوتی و تصویری گذشته، فقها با بنیان نهادن استبداد دینی و نظامی برخواسته از بغض و کینه ایدئولوژیک و تحت لوای ولایت امر مسلمین جهان!! مگر می‌شود سفید زیست و به چنین مرتبه‌ایی دست یافت؟ مگر از یاد برده‌ایم که شاخه خارج از کشور وزارت اطلاعات و سپاه بودند که با همکاری جنایتکاران حزب‌الله (مصاحبه پرویز دستمالچی) اقدام به ترور اپوزیسیون و روشنفکران ایرانی نمودند؟ فاجعه میکونوس و وین را همین حضرات شاخه خارج مطابق رأی دادگاه آلمان بر عهده داشتند، آن‌هم ترور چه کسی را؟ دکتر عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان ایران، در چه زمانی؟ دقیقاً شش ماه بعد از فرستادن نامه‌ی ترک مخاصمه و آغاز گفتگو توسط ایشان به سران حکومت. دقیقاً در هنگامی که دکتر قاسملو توصیه به آرامش و دیپلماسی و گفتگو می‌نماید، او را در کشور ثالث ترور کردن کار همین سپاهیان اسلام نبود؟ حال سخن گفتن از خاکستری دیدن امور توسط نواندیش دینی ما بسی جای تعجب و ابهام دارد. آنچنان تاریخ این نظام پر است از تزویر و ریا که نمی‌توان پذیرفت، سلیمانی که خود از تقویت‌کنندگان طالبان بود (و گویا طالبان نیز برای کشته شدنش بیانیه عزا صادر نمود)، خدای ناکرده با اندیشه نارواداری و جزم‌اندیش داعش و طالبان مشکلی داشت، تنها می‌توان گفت که جنگ ایدئولوژی‌های افراطی را قاسم سلیمانی به خوبی مدیریت کرد و تلاش‌های او تا حد زیادی در پراکندن تشیع ولایی خامنه‌ایی موفق بود.

نواندیشان دینی که عمری را در تقبیح استبداد فقهی و دینی جمهوری اسلامی سپری کرده و با نظریه دین‌داری حداقلی و سکولاریسم سیاسی، هر آنچه را که فقها و علما در تأیید اسلام سیاسی و ولایی رشته بودند پنبه کردند، نامه‌های ناصحانه‌ای از سر دردمندی و دلسوزی برای اصلاح ملک و ملت به خامنه‌ای نوشتند، چگونه می‌توان فهمید که چرا بایستی بر نوکران و سینه‌چاکان و جان فدایان همین نظام مستبد ولایی مرثیه بخواند؟ قاسم سلیمانی که جان و مال و ناموس خویش را در راه ولایت داد تا جانش برود اما خط غم بر گوشه‌ی چشمان ولایت فقیه و مقتدایش نشیند شایسته و سزاوار ستایش و مدح است؟ این تناقض نظری در دیدگاه‌های آقای دکتر دباغ جای بسی تأمل و پاسخ‌گویی و احیاناً عرض تقصیر است.

به نظر می‌رسد، جوسازی رسانه‌ایی و قهرمان‌پروری چند سال اخیر جمهوری اسلامی از قاسم سلیمانی و همچنین دوری از وطن داعیه‌داران نواندیشی دینی و در حاشیه امن زیستن آنها تأثیر زیادی را بر اتخاذ این موضع داشته تا از یاد ببرند که، قاسم سلیمانی سرباز ولایت بود نه جانباز راه انسانیت و اخلاق و شرف. او همچون خادم و حامی یک نظام سرکوبگر و برای سرکوب ندای آزادی و عدالت در کشورهای هم‌جوار، جنگ ایدئولوژیک خویش را به خانه همسایه کشاند تا ملت‌های دیگر آواره و سرگردان و خانه‌خراب شوند اما خاطر ولایت فقیه مکدر نگردد و اگر در داخل نیز مانند آبان ماه احساس خطری می‌کرد عزم خود را برای جمع کردن ۴۸ ساعته و کشتاری بی‌سابقه جزم کرد. به اذعان سایت BBC القاب مختلفی از جمله (شبح فرمانده)، (فرمانده مرموز) و (فرمانده ساکت) به قاسم سلیمانی در درون و خارج از ایران

یک سوم را که خواندم فهمیدم دارم وقتم را تلف میکنم و ادامه ندادم. بیان منطقی آقای دباغ پاسخ منطقی می طلبد. نویسنده محترم باید برای وقت مردم ارزش قائل شود و هر چیزی را قلمی نفرماید.

پاسخ (<https://zeitoons.com/71943?replytocom=23873#respond>)

— بینام
گفت:

دی ۲۲، ۱۳۹۸ در ۱۱:۲۱ بظ (<https://zeitoons.com/71943#comment-23874>)
با اینکه بنده ارادت خاصی هم به ایشان و هم به دکتر سروش دارم و در شناخت بهتر دین، خود را وام دار این دو بزرگوار می دانم ولی به گمانم نه تنها ایشان بلکه بیشتر اصلاح طلبان یک اشتباه استراتژیک کردند و فکر کردند اگر خود را همراه این موج کنند حکومت از در آشتی وارد می شود و گفتمان ملی را آغاز خواهد کرد!
امیدوارم من اشتباه کرده باشم و آنها(اصلاح طلبان) درست پیش بینی کرده باشند

پاسخ (<https://zeitoons.com/71943?replytocom=23874#respond>)

— آنتی تر
گفت:

دی ۲۳، ۱۳۹۸ در ۰:۱۷ قظ (<https://zeitoons.com/71943#comment-23876>)
پس هنوزم اون ورا هستند کسانی که درست بیاندیشند و از سر صدق بنویسند!!!
آفرین

پاسخ (<https://zeitoons.com/71943?replytocom=23876#respond>)

۳:



۴:

